عنوان:

روايتى كه كمر آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی را شكسته!‏

|  |
| --- |
| شناسنامه مطلب |
| کد مطلب | t-15 |
| رده | تزکیه‌ای/تقوای عمومی/یقظه/ مطالب تنبّه آمیز |
| برچسب | یقظه، بیداری، سلمان فارسی، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی |
| توضیحات |  |

[اى سالك عزيز!] يكى از مرده‏ها به سلمان فارسى محمدى بازگو كرد كه در وقت مردن بر او چه گذشته بود! در آن روايت آمده است كه گفت:

اى سلمان! اگر بدن مرا با مقراض‏ها تكه تكه مى‏كردند و با منشارها استخوان‏هاى مرا مى‏تراشيدند، براى من آسان‏تر و سبك‏تر بود از يك لحظه از لحظات مرگ؛ با آن كه من از اهل خير و سعادت بودم، به ناگاه ديدم شخص تنومندى كه نگاهى تند داشت در ميان آسمان و زمين ظاهر شد و به چشم و زبان و گوش من اشاره‏اى كرد و همين اشاره، كافى بود كه چشمم كور و زبانم لال و گوشم كر شود؛ تا آنجا كه گفت: فرشته مرگ گفت: مژده باد تو را كه از نيكوكاران هستى! و به من نزديك شد و شروع كرد به گرفتن روح من؛ از هر عضوى كه روح را مى‏گرفت، به آن سختى بود كه آسمان به زمين بيفتد و همين طور قبض روح مى‏كرد تا آن كه به سينه‏ام رسيد كه يك مرتبه روح را از پيكرم بيرون كشيد. اين مرحله آن چنان سخت بود كه اگر بر كوه‏ها واقع مى‏شد، كوه‏ها از شدتش آب مى‏شد؛ پس روح مرا از بدنم خارج كرد.

اى برادر من! اين روايت، كمر مرا شكسته است، زيرا اين جريان درباره كسى است كه از اهل ايمان و اهل خير بوده است! اگر كار او اين چنين باشد، پس چه بكند كسى كه نه تنها مطمئن به اهل خير بودن خودش نيست، بلكه گمان آن را هم به خويشتن ندارد؟!

منبع: کتاب باده گلگون